

خیزش زنان فلسطینی؛ جنبشی میان آزادی ملی و آزادی اجتماعی

تالیف: سعاد دجانی*

ترجمه: سیدرضا شاگری**

۱۵۵

جنبش زنان در مناطق اشغالی فلسطین در سالهای اولیه دهه ۹۰، خود را در موقعیت جدیدی یافت. کمیته‌های زنان که در سالهای میانی دهه ۷۰ تأسیس شد، حاصل سالها تلاش سخت خود را برای بسیج و فعال کردن زنان لمس کرد. بسیاری از این کوششها، بخصوص در دوران انتفاضه، با فعال شدن زنان و کسب مسئولیتهای اجتماعی در مبارزه علیه اشغالگری اسرائیل به نتیجه نهایی رسید. همزمان، فعالیتهای پیوسته زنان در اجتماعات خاص خود، نتیجه یک حمله شدید در حوزه‌ای معین بوده، پرسشهای تازه‌ای درباره نقش زنان و برجسته کردن برزخی که جنبشهای آزادیبخش ملی را در بخشهای زیادی از دنیا دچار سردرگمی کرد، در پی آورد. زنان - چنان که این نوشتار نشان خواهد داد - سالها در حرکت ملی فلسطین فعال بوده و در سطحی گسترده در به کرسی نشاندن علایق خاص خودشان به عنوان جزئی از کل حرکت ملی کوشیده‌اند. آنان اکنون نیز در کار اثبات نیاز جامعه به حوزه خاص زنان و متمایز از جنبش ملی هستند. از یک نظر، ماهیت این خیزش را اساس مشارکت فراینده زنان در کشمکش علیه اشغال و وجود موانع اجتماعی سنتی بر سر راه فعالیتهای

* خانم سعاد دجانی دارای درجه دکتری از دانشگاه تورنتو و استاد مطالعات اجتماعی و رفتاری در کالج Antioch اوهایو می باشد که مقالات متعددی درباره زنان فلسطینی و انتفاضه به رشته تحریر درآورده است. این مقاله برگرفته از کتابی تحت عنوان Women and Israeli Occupation است که به اهتمام تمارمیر (حاوی مقالاتی چند) تدوین شده است. - م
** فارغ التحصیل کارشناسی ارشد در معارف اسلامی و علوم سیاسی از دانشگاه امام صادق (ع) و پژوهشگر علوم سیاسی مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، جلد سوم، ۱۳۷۹، صص ۱۸۸ - ۱۵۵.

سیاسی آنان، تشکیل می دهد.

این نوشتار با کنکاش در [علل] پیدایش جنبش سامانمند زنان در مناطق اشغالی نوار غزه و کرانه باختری آغاز و به طور گذرا، شرایط تحت اشغال را که به تکوین [جنبش] انجامید، مد نظر قرار داده، به ارزیابی تلاشهای زنان در دو طیف اجتماعی و ملی می پردازد. نوشتار، افزون بر این مسایل به شیوه بررسی تدریجی وقایع تاریخی، بر انتخاب نقش بایسته زنان فلسطینی توسط خودشان و نوع نگرش و تحلیل آنها از مسئله آزادی ملی و اجتماعی، تمرکز دارد.

۱۵۶

در خصوص جنبشهای آزادیبخش ملی، واضح است که مبارزه، غالباً برای پایان دادن به حکومت بیگانه نسبت به سایر علایق اجتماعی، از جمله مسایل زنان ارجحیت دارد. زنان فلسطینی در سطح گسترده ای در این نگرش سهیمند. آنها فعالیتها و اهداف خود را در درون این مؤلفه ها تعریف کرده اند که در نتیجه تلاشهایشان دایر بر گسترش نقشهای عمومی و توسعه فرصتهای آنان در جامعه در پرتو تشریک مساعی آنها در کلیت مبارزه ملی، تعریف شده و قانونی خواهد بود.

این، به معنای آن نیست که آنان از هویت خود به عنوان زن، غافل "Unmindfull" شده باشند. برعکس، زنان فلسطینی همواره یک آگاهی خاص زنانه را به منصفه ظهور رسانده و در قاعده مند کردن راهبردهایی که نشان از مناسبات خاص زنان دارد، مجدانه کوشیده اند. آنان طی دهه ها از زمان مبارزه فلسطینی های پیش و پس از اشغال سال ۱۹۶۷، علایق خود را - هم در پرتو پیامدهای دگرگون شونده که زندگی زنان را از خود متأثر ساخته و هم در پرتو هدف عمومی اصل مقاومت ملی - بازشناسی کرده اند.

امروزه در سالهای آغازین دهه ۹۰، زنان فلسطینی به واقع نسبت به قابلیت های خود آگاه شده اند. آنان کاملاً درک می کنند که آزادی ملی و آزادی اجتماعی ضرورتاً یکسان نیستند. آنها در طول نهضت انتفاضه و پس از آن، خواهان آن بوده اند که فعالیت سیاسی شان به عنوان منافع اجتماعی تلقی شود و کل جامعه فلسطین مردم سالار گردد. [موضوع] زنان فلسطینی بی درنگ مثال الجزایر (کتاب ۱۹۹۲) را به ذهن متبادر می کند؛ کشوری که

مشارکت گسترده زنان و مبارزه دوشادوش آنها با مردان در نهضت آزادیبخش ملی، بلافاصله پس از کسب استقلال به بوته فراموشی سپرده شد. زنان فلسطینی در برابر این که این تجربه در مورد آنها نیز تکرار شود، مقاومت می کنند. سایر جنبشهای آزادیبخش ملی و اجتماعی نیز با پرتگاههای مشابهی روبه رو بوده و سؤالات مشابهی در خصوص پیوند میان آزادی ملی و اجتماعی مطرح کرده اند؛ درباره این که چگونه زنان باید موضوعات را کنکاش کنند و این که چگونه جنبشهای زنان به منظور اثبات برتریهای خود، از مرحله نظر به سمت راهبرد حرکت کند. آنچه که احتمالاً در موضوع فلسطین یکسان است آن است که زنان در حال حاضر می توانند امتیاز آگاهیها و میراث مبارزات گذشته را برای برداشتن گامهای آگاهانه در جهت شکل دادن به آینده مورد نظر خود، به چنگ آورند.

بحث جنبش آزادیبخش ملی، اساساً منحصر به مناطق اشغالی فلسطین است. سازمان آزادیبخش فلسطین که نماد مبارزه کلی فلسطینی هاست، بیرون از این مناطق قرار دارد. زنان در درون ساف (PLO) نماینده رسمی اتحادیه عمومی زنان فلسطینی (GUPW)، هستند. گروههای عضو ساف به طور شناخته شده، در مناطق اشغالی فعالند؛ جایی که اجتماعات گوناگون و سازمانهای مردمی مدعی اتحاد با یکی از چهار جمعیت سیاسی اصلی [یعنی] الفتح، جبهه مردمی آزادی فلسطین (PELP) جبهه دموکراتیک آزادی فلسطین (DFLP) یا حزب مردم - که رسماً حزب کمونیست است - وجود دارند. کمیته های گوناگون زنان نیز در این تقسیمات جمعیتی فعالیت می کنند و آنجا که ساف نمی تواند فعالیت رسمی داشته باشد، این سازمانهای محلی و کمیته های مردمی (متعلق به زنان و دیگران) هستند که هدایت و رهبری جریان مقاومت را در برابر اشغال، عهده دار می شوند. سرانجام این که، دگرگونی در معنای مقاومت، هم در داخل و هم در بیرون مناطق اشغالی، تغییراتی را در مقاصد سیاسی، به خصوص مسئله مورد پذیرش ساف، دایر بر اتخاذ یک راه حل دولتی* در چالش فلسطینی - اسرائیلی در پی داشته است. ساف در طول دو دهه اخیر، از یک «مبارزه

* منظور وجود یک دولت فلسطینی به رهبری ساف در امر چالش دیپلماتیک و در قالب قواعد نظام بین الملل با رژیم اسرائیل است. - م

مسلحانه»- تقریباً مورد اتفاق همه- به سمت توجه به ابتکارات سیاسی و دیپلماتیک به عنوان صورت مورد قبول مقاومت در راستای حقوق حقه خویش گراییده است. این امر، همپای فرضیات مشابهی بود که «انتفاضه را به عنوان خیزشی غیر خشن و مردمی علیه اشغالگری اسرائیل که در دسامبر ۱۹۸۷ پا به عرصه وجود نهاد می انگاشت.»

مبانی تاریخی جنبش زنان فلسطینی

شماری از تحلیل‌های جامع و وسیع در خصوص مبانی و تاریخ اولیه جنبش زنان فلسطینی قبل‌آرایه شده (عبدو ۱۹۸۷ جیاکمن. ن. د. جمال ۱۹۸۵، الخلیلی ۱۹۷۷ و مغنم ۱۹۳۶) و دیگر نیازی به مرور مجدد آنها نیست. در هر حال، نکته مهم این است که جنبش زنان فلسطینی از هنگام تولد، همواره پیوستگی نزدیکی با امر ملی داشته است. فعالیت زنان فلسطینی، ابتدا در دوره قیمومیت بریتانیا بر فلسطین در واکنش مستقیم به تهدید استعمار صهیونیستی* عملی گردید. آنان هیئتهایی را به منظور میانجیگری با دولتمردان بریتانیا به راه انداختند که به برپایی کنگره‌ها و سایر مجامع عمومی انجامید و در اشکال مختلف خود به اعتراضی علیه حمله ددمنشانه یهودیان صهیونیست به فلسطین و علیه سیاستهای بریتانیا که عامل مهاجرت یهودیان بود، منجر شد.

کوچ صهیونیستها به طور فزاینده‌ای آوارگی و بی‌خانمانی فلسطینی‌های بومی را در پی داشت و در اثر مهاجرت و تأسیس دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، به اوج خود رسید. پیشتر از آن، حضور یک طیف جدید از مهاجران [یهود] که مأمور تهیه دستورالعمل معین تشکیل دولتی برای یهودیان بود، موجب بروز یک چالش گریزناپذیر و در پی آن زوال ساختارهای اجتماعی بومی فلسطینی‌ها گردید. این شرایط - ناتوانی ساختارهای خانوادگی و طایفه‌ای سنتی فلسطین در تقویت خود به مثابه تأسیسات موجود در برابر این از هم گسیختگی نیرومند- به رها گشتگی اعضای آن از قیدربند این نهادهای سنتی انجامید. به موازات تأثیرپذیری زنان از این دگرگونیها، آگاهیهای آنان از شرایط اجتماعی و سیاسی نیز متعاقباً روبه افزایش نهاد. آنها نیز به عرصه عمومی سوق داده شده و در جهت مقاومت در برابر

گسست از دنیای خود نیرومند شدند. (دجائی ۱۹۹۳)

این وقایع، هم ادامه پیوند کامل میان جنبش ملی زنان و هم روشی را که در آن دگرگونیهای ساختاری یا ایدئولوژیها، باورها و نگرشهای جهانی در مقاطع مختلف زمانی با هم تقابل داشتند، به نمایش گذاشت. این دو موضوع، دو معنای مهم برای وضعیت کنونی جنبش زنان فلسطین در مناطق اشغال شده دارد؛ نخست این که مشکلات و تضادهای رویاروی زنان را در تلاش برای تعریف یک برنامه عمل خاص زنان و پیوند این برنامه با جنبش آزادی ملی فلسطین برجسته می سازد و دوم این که، واکنشی نسبت به این مسایل در داخل و خارج جنبش زنان در مناطق اشغالی که گاه محرومیت را به صراحت به این شیوه تغییر بیان می دارد، محسوب می گردد. بدیهی است که تنها آگاهی از موضوع و نقش زنان خواهد توانست جنبش زنان را به توسعه مفهوم چالش ملی با جامعه فلسطین مجبور کرده، در نهایت، یک آگاهی برجسته درباره موضوعات مرتبط با زنان را بر تغییرات اجتماعی خارجی متکی نماید. در نهایت، تولد آنچه که ممکن است تحت عنوان یک آگاهی و برنامه عمل فمینیستی تلقی شود، ناچار به رویارویی با رشته ای جدید از چالشهای ساختاری در جامعه فلسطین است. این چالشها با ظهور انتفاضه، ادامه پیدا کرد. بنابراین ما می توانیم پیوند مستقیمی میان برهه قبل از سال ۱۹۴۸ و آنچه که پس از سال ۱۹۶۷ رخ نمود، برقرار کنیم. زنان فلسطینی در طی این سالها، در گیر فرایندی پایدار از واکنش در برابر محیط و عمل بر روی آن بوده اند؛ فرایندی که نقطه اوج آن وضعیتی است که زنان خود را در موقعیت و شرایط امروزی دریابند.

زنان فلسطینی و جنبش آزادیبخش ملی

زنان فلسطینی در واکنش وسیع به تهدید سیاسی جامعه شان، ابتدا برای دستیابی به نقشهای عمومی فعال، بسیج شدند. زنان دانش آموخته طبقه متوسط شهری، در توسعه انواع فعالیت‌های رفاهی و اجتماعی - که به قوام یافتن بخش بزرگی از جنبش زنان، بویژه پس از ازهم گسیختگی فلسطین، انجامید - نقش مهمی ایفا کردند. برای مثال، اولین اتحادیه زنان

عرب فلسطینی در سال ۱۹۲۱ در بیت المقدس شکل یافت و در سالهای بعد، گروهها و کمیته های مختلف در واکنش به پیدایی مناسبات اجتماعی و ملی ایجاد شدند. همزمان، زنان روستایی، فعالیت مستقیم بیشتری از خود نشان دادند. شواهدی وجود دارد که در آغاز سال ۱۸۸۴ و حتی پیش از آن که جنبشهای سازمان یافته زنان در فلسطین وجود داشته باشد، زنان روستایی برای مقاومت در برابر اولین گروههای صهیونیست، دوشادوش مردان مبارزه کرده اند. (جمال ۱۹۸۵)

«شکاف» (Relief) میان مناطق شهری و روستایی، موجب پاگرفتن اولین دوره اشغال کرانه غربی و نوار غزه از سوی اسرائیل و ظهور کمیته های محلی زنان در دهه ۷۰ گردید. فعالیت اجتماعی زنان شهری که ابتدا در فلسطین پدیدار شد، در سالهای پس از ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷، به عنوان هسته مرکزی تثبیت شد. بنابراین، هنگامی که برنامه صهیونیستی در دولت اسرائیل به اوج خود رسید و فلسطینی هادسته جمعی تبعید و از سرزمین خود آواره شدند، زنان طبقه متوسط فلسطینی، رأساً نقشهای خیریه (Charitable) را عهده دار شدند. آنان با سازمان دادن انواع خدمات و شبکه های حمایتی - که مورد نیاز صدها یا هزاران بی خانمان و آواره تهیدست روانه تبعید بود - مشغول فعالیت شدند. این تلاشها، همزمان به عنوان رشته ای که می توانست عامل بسیج گسترده تر زنان - هم به عنوان عوامل فعال مقاومت علیه اسرائیل و هم به عنوان عاملان نیمی از برنامه عمل زنان باشد - عمل می کرد. در طی این دوره، ابتدا این امر ملی - تهدید سرزمینها و حیات ملی فلسطین و در مجموع، هویت فلسطینی ها - بوده که مقدم بر هر چیزی بود. این تهدید، ملموس و فوری بود، و در همه ابعاد با مقاومت روبه رو شد. هیچ اطلاعی از آگاهیهای زنانه غرب در فلسطین وجود نداشت. زمانی که زنان فلسطینی با ساختارهای موروثی چالش داشتند - به جای چالش مستقیم یا داخلی با جامعه خود - به منظور تدارک اساسی یک واکنش علیه دشمن مشترک خارجی، دست به اقدام زدند. یک نمونه از فعالیت زنان ناشی از عامل ملی، تشکیل نخستین کنگره زنان عرب فلسطینی در سال ۱۹۱۹ بود. این واقعه، در همان زمان به عنوان یک «اقدام جسورانه» از دیدگاه معتقدان به محدودیتهای سنتی علیه زنان تلقی شد که هنوز هم با چنین محدودیتهایی به صورت غیر

مستقیم اصطکاک دارد. (آنتونیوس ۸۱-۱۹۸۰)

شاید ادامه فرایند استعمار اسرائیل که به صورتی نمایشی مایه افزایش آگاهیهای سیاسی در میان زنان فلسطینی (همچون همه فلسطینی‌ها) گردید، عامل پیوستن آنان به مقاومت در برابر حکومت اسرائیل بود. در ادامه جنگ ژوئن ۱۹۶۷، سایر مناطقی که رسماً متعلق به فلسطین بود، از سوی اسرائیل تسخیر و اشغال گردید. فلسطینی‌های تحت کنترل اسرائیل، رویاروی سیاستی بودند که از آن با عنوان سیاست انضمام خزنده (Creeping Annexation) (خط مشی رسمی اسرائیل دایر بر همگرایی ساختاری بدون الحاق رسمی) یاد کردند. فرایندهای زیادی ذیل این سیاست واقع شدند که تمام آنها عمدتاً به فروپاشی یا دگرگونی ساختارهای اجتماعی-بومی فلسطینی یا روابط اجتماعی در این مناطق کمک کردند. اسرائیل بلافاصله پس از جنگ به سمت الحاق قدس شرقی حرکت کرده، در سال ۱۹۸۱ «قانون پایه» Basic Law را- که قدس را به عنوان یک شهر یکپارچه و پایتخت اسرائیل اعلام کرده بود- از تصویب گذراند؛ [اقدامی] که به طور مؤثر، جدایی قدس شرقی از بقیه کرانه باختری و احاله موضوع به قوانین اسرائیل را در پی داشت. (درمقابل، تا سال ۱۹۸۱- هنگامی که قوانین مدنی تحمیل گردید- کرانه باختری همانند نوار غزه، مستقیماً توسط قانون نظامی کنترل و اداره می‌شد.) در مدت یک ربع قرن که از سال ۱۹۶۷ می‌گذشت، زمینهای حدود بیست روستای عرب نشین اطراف قدس، به منظور توسعه راهها و تأسیسات شهر و ایجاد یک «بیت المقدس بزرگ» (PHRIC 1992) صادره گردید. سایر فلسطینی‌های باقیمانده در نوار غزه به عینه مشاهده کردند که بخشهای زیادی از زمینهایشان صادره، درختانشان ریشه کن و نهادهای سنتی معیشتی آنان ویران گردید.

اگرچه این آثار حکومت اسرائیل، در دو حوزه نوار غزه و کرانه باختری یکسان نبود، اما فلسطینی‌ها به گونه‌ای فزاینده، پیامدهای اقتصادی و اختناق سیاسی از قبیل: گسترش رعیت پروری (Proletarianization) فقیرسازی و از همه بدتر، تهدید ریشه کن شدن دایمی آنان از سرزمین مادری و محو هویت فلسطینی خود (ابوعیاش ۱۹۸۱ و گراهام- براون ۱۹۸۴) را حس کردند.

نوار غزه، جدی‌ترین تأثیرها را تحمل کرد. ساختارهای بومی-اجتماعی آن پیشاپیش در برهه پس از ایجاد اسرائیل، در اثر تلفیقی از عوامل مختلف، از هم گسیختگی را تجربه کردند: هجوم شمار عظیمی از فلسطینیهای بی سرپناه، آواره یا تبعید شده از فلسطین، جدا کردن بخش مهمی از منطقه نوار غزه برای الحاق به اسرائیل؛ جدایی از مناطقی که منابع اصلی بازرگانی محسوب می‌شدند و بخصوص این که نوار غزه هرگز ساختارهای اقتصادی بومی خویش را-بویژه در بخش کشاورزی که عامل تقویت و نگهداری جمعیت بود-به دست نیاورد. کرانه باختری به این علت که ساختارهای بومی آن تحت حکومت اسرائیل است، دست نخورده باقی ماند. این منطقه نسبت به نوار غزه، خطر را بهتر از سر گذراند. در هر حال، دیری نیاید که اسرائیل سیاستهای جدی سلب مالکیت و ایجاد ممنوعیتهایی علیه فعالیتهای اقتصادی بومی و سایر ابزارها را برای کاهش و مهار کردن واقعی تمام جوانب زندگی فلسطینی‌ها، طراحی کرد و به اجرا نهاد.

یکی از پیامدهای سیاستهای اشغالگرانه اسرائیل، رعیت‌سازی فلسطینی‌ها بود که موجب شد شمار زیادی از مردان و زنان از سرزمینهای خود آواره شده، به اجبار به نیروی کار اسرائیل پیوسته، خانواده‌های خود را پشتیبانی کنند. در سرمایه‌گذاریهای اسرائیل، افراد بسیاری از قبیل کارگران، (کارگران فصلی بخش کشاورزی)، دستمزد اندکی دریافت می‌کنند. زنان از همه بخشهای جامعه به سوی نظام آموزشی شامل آموزش عالی، به منظور گسترش فرصتهای شغلی و پیدا کردن کار پرسود گرایش دارند. آنها، اغلب شغلهایی را در بخش خدمات، تعلیم، پرستاری و جز آن یا سایر آموزشهای حاصله در زمینه مهارتهای کاری که می‌توانند در آمدهای خانواده‌ای را تقویت کنند به دست می‌آوردند. این دگرگونیهای اجتماعی-اقتصادی به ناچار اثرات خود را بر زنان فلسطینی تحت اشغال و توسعه بخشیدن تمهیداتی که آنها را در مبارزه علیه حکومت اسرائیل کمک کند، می‌گذارد. با وجود این شرایط و آنچه که با عنوان یورش روزمره بالقوه علیه هویت فلسطینی وجود دارد، مایه تعجب نخواهد بود که مردان و زنان به تساوی ظلم اجتماعی را به عنوان اولین قدم [در مبارزه] تلقی کنند. هنوز هم به خاطر تفاوت موقعیت ساختاری سنتی زنان فلسطینی با مردان در واکنشهای

فلسطینی‌ها علیه اشغالگری اسرائیل در نهایت، تفاوت‌های جنسی خود را نشان می‌دهد.

این سیاسی نمودن و بسیجی‌گری در آغاز، در محدوده مرزهای شصت گروه خیریه-با بیشتر- که پیش از سال ۱۹۶۷ در کرانه باختری تأسیس شده بودند- رخ نمود. این جمعیت‌های تحت اشغال، نگرش عملی خود را از کارکردهای رفاهی سنتی به جایگزینی تأکید بیشتر بر آموزش، بهداشت و آموزش حرفه‌ای (سمپوزیوم تونس ۱۹۸۴، جیاکمن ن. ۵) تغییر دادند. شاید مشهورترین جمعیت از این نوع، انعاش الاسرة (جمعیت تقویت خانواده) باشد که در البسیره (Elbireh) کرانه باختری در ۱۹۶۵ تأسیس گردید. این اجتماع به ریاست سمیح الخلیل (با نام مستعار ام خلیل)- یک زن فلسطینی پرتحرک، مصمم و ملی‌گرا- یکی از نمونه‌های قدیمی سازمان‌هایی است که کوشیده است خود را با پیامدهای دگرگون‌شونده تطبیق دهد. در هر حال، مسئله تأکید بر خودکفایی به عنوان مخالفت با «اعانه» در سطح وسیعی در چارچوب کاری بیشتر جوامع خیریه سنتی غایب است. افزون بر این، چنین جوامعی را بیشتر زنان فلسطینی طبقه متوسط اداره کرده و در شهرها و روستاهای بزرگ تمرکز یافته‌اند. بنابراین، چنین اجتماعاتی، تا حدودی در مناطق روستایی فعال بودند و با رشد نیازها از این مناطق دور شدند.

نوع جدیدی از جوامع زنان که در سال‌های میانی دهه ۷۰ پدیدار شد و این خلأها را پر کرد، بیانگر تحول نیازهای دگرگون‌شونده این جمعیت‌ها بود. بر این اساس، زندگی جبری تحت اشغال، الزاماً فرضیه‌ای سنتی درباره نقش زنان و بسط تعریف سنتی از «رفتار قابل قبول» برای زنان را به زیر سؤال برده است. زنان خود نیز در اثر پیشرفت، ادغام و فعالیت در عرصه عمومی، دارای اعتماد به نفسی جدید و رادیکال شده، به سمت گرفتن مسئولیت و شکل دادن به واکنش‌های خاص خود- هم نسبت به موقعیتشان به عنوان زن و هم به اصل مسئله اشغال- روی آورده‌اند. تنها جنبش ملی در مناطق اشغالی است که از حالت ایستا و راکد به سمت مقاومت پویا علیه حکومت اسرائیل حرکت کرده و در بخش زنان، این تمایل به سمت فعالیت بیشتر و توسعه مشارکت فعال بوده است.

این گفته به معنای آن نیست که هیچ‌گونه مناسباتی که خاص زنان باشد، در سال‌های

میانی وجود نداشته است. علی رغم همه اینها، سالهای قبل از ۱۹۶۵، دلالت بر ایجاد ساف و تأسیس اتحادیه عمومی زنان فلسطینی GUPW در درون آن - نوعی اعتراف صریح به کمک تعیین کننده زنان - داشت. اما در سالهای دهه ۷۰ برای اولین بار در مناطق اشغالی فلسطین، یک تعهد منحصر به فرد برای معین کردن مناسبات - هم به طور مجزا و مستقل و هم در پیوند با جنبش ملی (که در آن زمان ضرورتاً تحت شرایط فمینیستی نبود) - به منظور اقدام برای تأسیس جنبش سامانمند زنان پدیدار گردید. مسئله زنان کارگر، زنان روستایی و نیاز به ایجاد مناسبات بادوام تولید و فرصتهای خود امداد برای زنان، از مهمترین دغدغه‌های سازمانهای جدید بوده است.

زنان فعال که گامهای اولیه را در تأسیس این کمیته‌ها برداشتند، نسبتاً جوان و دانش آموخته در زمینه حقوق زنان بودند. آنان بر این باور بودند که با تقویت نقش زنان در مبارزه ملی، قادر به تحقق بخشیدن تمام توان بالقوه خود در جامعه خواهند شد. هدف آنها این بود که به جای تمرکز ابتدایی یا تصنعی بر موضوعات سیاسی، به سراغ مناسبات روزمره زنان در مناطق مختلف زندگی آنها بروند. آنان توجه دقیقی به برانگیختن زنان محلی (مثلاً زنان روستایی) به بیان نیازها و برتریهای خاص خود معطوف داشته و آنها را به مشارکت در ایجاد و مدیریت شاخه‌ها و کمیته‌های زنان در جوامع خود، فراخواندند. نخستین کمیته بومی زنان در سال ۱۹۶۷، شکل گرفت. ظرف چند سال، سه کمیته دیگر تأسیس گردید که هر یک گویای پذیرش بخشی معین از وظایف ساف بودند. نخستین مورد که رسماً ایجاد شد، اتحادیه کمیته‌های کار زنان بود که نزدیکی خاصی با جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین (DFLP) داشت. حزب کمونیست، اتحادیه کمیته‌های زنان کارگر (۱۹۸۰)، جبهه مردمی آزادی فلسطین، اتحادیه کمیته‌های زنان فلسطینی (PFLP) والفتح، همگی با هم اتحادیه کمیته‌های زنان در امور اجتماعی را ایجاد نمودند. این کمیته‌ها، متفاوت از جوامع خیریه قبلی بوده، عمدتاً خصایصی غیر سنتی، غیر رسمی داشته و دارای ریشه‌های بومی بودند.

سیر پیشرفت در زمینه در برگرفتن زنان محلی برای مه‌تها کند بود، زیرا تهدید سخت‌گیری اسرائیل همواره وجود داشت، موضوع غیر رسمی بودن کمیته‌های زنان، اجاره

مکان برای فعالیت و ایجاد تسهیلات و اعلان برنامه‌ها را مشکل می‌ساخت. معضل مالی همیشه وجود داشت و باعث برخورد و اصطکاک میان شاخه‌های کمیته‌ها با گرایشهای ایدئولوژیک متفاوت می‌گردید. برای نمونه، اغلب اتفاق می‌افتاد که دو کمیته به خاطر داشتن انگیزه‌های ایدئولوژیک متفاوت بر سر ایجاد مرکز مراقبت روزانه در مکانی اهدایی، با هم درگیر می‌شدند. مانع اصلی دیگر، فعالیت زنان، معلول ماهیت جامعه فلسطینی و نگرشهای سنتی نسبت به مشارکت آنها در مسایلی عمومی بود. این موضوع، بویژه در مناطق روستایی و دهات (و برخی اردوگاههای آوارگان)، یعنی مناطقی که زنان از تحصیلات کمتری برخوردار بوده و گرفتار قیدوبندهای محیطی بودند، واقعیت داشت. فعالان کمیته‌های زنان، مشکلاتی در یافتن راههای عملی برای برقراری ارتباط با این زنان و قانع کردن آنها نسبت به این که آنها نیز همانند جامعه و خانواده خود از مشارکت سودمند خواهند شد، پیش رو داشتند. این شیوه، [یعنی] نزدیک شدن به مسایل سیاسی به شکل نامستقیم، از طریق توجه به مناسبات روزانه، به تدریج مورد توجه واقع شد. زنان توانستند سایر هموعان خود را متقاعد کنند که فعالیتهای برنامه‌ریزی شده کمیته‌ها در چارچوب رفتارهای قابل قبول برای زنان قرار داشته، همچنین فراگیری آموزشها در زمینه کسب مهارت، آنها را در کمک به درآمد خانواده‌ها یا ارایه خدمات دیگر، مانند بهداشت، مراقبت روزانه و نظایر آن، توانا خواهد ساخت.

کمیته‌های زنان در توسعه فعالیتهای خود در شهرکها نیز مواجه با محدودیتهایی بودند که در مناطق معین بروز می‌کرد. برای نمونه، زنان شهری در مجموع خواستار تحصیل بیشتر و راهیابی به حوزه نیروی کار و آرزومند پیوستن به آن بودند. در این گونه موارد، مشکل آن بود که چگونه می‌توان از این که به خاطر زن بودن در محل کار در معرض جنایت و بی‌عدالتی قرار نگیرند، اطمینان حاصل کرد. در مناطق روستایی، پرسش آن بود که چگونه می‌توان پدران، برادران و شوهران را برای رضایت دادن نسبت به آموزش زنان برای کار در بیرون از منزل متقاعد کرد. کمیته‌های متعدد زنان برای دستیابی به این ملاحظات و بسیج مؤثر زنان، بر مسئله کار زنان تمرکز و تأکید ورزیدند. برای نمونه، کمیته‌ها، تمهیدات ویژه‌ای را در خصوص حقوق زنها در نیروی کار، حق مرخصی، تعطیلات، دستمزد بهتر و بخصوص داشتن نماینده

رسمی در اتحادیه های کار (خریسه در نجار ۱۹۹۲ هیلترمن ۱۹۹۰، سینیورا ۱۹۸۹، کمیته های کار زنان ۱۹۸۳، سمپوزیوم تونس ۱۹۸۴) در نظر گرفت. موضوع حقوق زنان، همواره در معنای فلسطینی آن مشکل ساز بوده و معضلات جدی برای فعالیتهای آنان ایجاد کرده است. بسیاری از سازمانهای فلسطینی در اختیار مردان بوده که از جانب دولت مردان اسرائیلی هم پیاپی مورد حمله واقع شده اند. مردان فلسطینی در این فضای تحت فشار و مراقبت، نخواستار یا نتوانسته اند به فوریت مسایل خاص زنان بیندیشند. زنان خود نیز از احقاق حقوق خود اکراه داشته اند که بخشی از آن معلول ترسشان در از دست دادن کار و بخشی نیز به این دلیل است که آنها نمی خواهند زنان هموطن خود را که به تشویق آنها در پیوستن به مبارزه ملی ترغیب شده اند، با خطر مواجه سازند. مسئله جنسیت و طبقه تا این اواخر، تقدم کمتری در مبارزه ملی داشت و تنها منبع نزاع در حوزه جنبش زنان فلسطینی به شمار می رفت. فقط در سالهای اخیر، از زمان ظهور انتفاضه بوده است که زنان فلسطینی به عنوان مقدمه دستیابی به حقوق خود، شروع به اصرار بر به رسمیت شناختن جایگاهشان در برنامه های اجتماعی برای آزادی زنان کرده اند.

نقش زنان فلسطینی در انتفاضه

درک احترام آمیز ضرورتی که زنان فلسطینی در اثر آن به موضوعات اجتماعی و ملی رویاروی جامعه تحت اشغال خود نزدیک شدند، بدون شناخت نقش زنان در انتفاضه، مشکل است. چنین تجربه ای بود که حضور زنان را در مبارزه ملی به رسمیت شناخت: و این عکس العمل در برابر فعالیت آنان بود که به تبلور عینی برنامه های اجتماعی زنان کمک کرد. کمیته های زنان در فاصله زمانی میان شروع به کار خود و پیدایش انتفاضه در دسامبر ۱۹۸۷، در مناطق اشغالی نوار غزه و کرانه باختری رشدونمو کردند. این رشد، به موازات گسترش کمیته های محلی داوطلب، به عنوان یک کلیت در واکنش به رشد نیازهای جمعیت تحت اشغال، به خدمات جایگزین و شبکه های حمایتی در مناطق اشغالی صورت گرفت. در گیر شدن پرهزینه زنان در این فعالیتهای، به تأسیس پایه هایی برای مشارکت بعدی زنان در

طی ظهور [انتفاضه] انجامید. آخرین سالهای دهه ۷۰ و اولین سالهای دهه ۸۰ نیز دوران سرکوبی خشن حکومت اسرائیل بود که در طی آن شهرداریهای محلی به طور فزاینده‌ای محدود شده و سازمانهای بومی برای فعالیت با موانع بسیاری روبه‌رو شدند. انگیزه‌های زیادی برای ایجاد کمیته‌های مردمی و داوطلب، منحصرأ به عنوان واکنشی به انتخابات اولین دولت لیکود در اسرائیل در سال ۱۹۷۷ و سیاستهای آن در قبال مناطق اشغالی وجود داشت. در دوران حکومت لیکود، سلب مالکیت و شهرک‌سازی افزایش یافت و در نتیجه، فلسطینی‌ها را به دفاع از جامعه خود برانگیخت. واکنش فلسطینی‌ها در برابر حکومت خودگردان محدود در زیر ادامه اشغال - محصول توافق کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل (بامیانجیگری آمریکا) - به دو شاخه حفظ صمود* (Sumud) و شتاب بخشیدن به اقدامات تدریجی برای حفظ تمامیت جامعه تقسیم شد. اسرائیل به ایجاد موانع بر سر راه هر نوع توسعه بومی و محلی ادامه داد. دولتمردان اسرائیل در سال ۱۹۸۱، پس از این که مقررات مدنی وضع گردید، شهرداریهای فلسطینی را منحل کرده، بسیاری از شهرداران را از مناصب خود خلع کردند. فعالان سایر سازمانها هم دستگیر، اخراج، یا به هر شکل دیگری از ادامه انجام وظایف ممنوع شدند. سازمانهای فلسطینی - از قبیل کمیته هدایت ملی (NGC) که به منظور سامان دادن به مقاومت در برابر تحقق توافق کمپ دیوید شکل یافته بود - رسماً توقیف شدند. کمیته‌های مردمی که در این فضا جوانه زده و بالیده بودند، یک قالب کاری قانونمند قابل قبول مشروع را برای مشارکت فزاینده زنان تدوین نمود.

دهه ۸۰، برهه انتقاد نسبت به شرایط بسیج زنان و مشارکت آنان در امور عمومی بود. زنان فلسطینی، همزمان با تشدید سرکوب اسرائیل، یک هشجاری واقعی نسبت به موقعیت چالش‌زا و پر مخاطره خود در شرایط اشغال کسب کردند. آنها اجباراً مسئولیتهای جدید اقتصادی را به منظور کسب معیشت خانواده‌ها و گاه حتی به عنوان یگانه نان آور در غیاب مردان خانواده که از سوی مقامات اسرائیلی، زندانی، تبعید، یا کشته شده بودند، به عهده

* صمود = پایداری (Sumud) واژه‌ای عربی و محلی به معنای سرود و رنج و زحمت می‌باشد و در این جا احتمالاً به معنای حرکت و نهضت باشد. ر. ک المنجد - م.

گرفتند. این نقشها، افزون بر مسئولیتهای سنتی آنان به عنوان مادر یا زن، به عنوان حافظان و انتقال دهندگان فرهنگ و هویت مردم فلسطین بود. همچنان که مفاهیم «مادری و فداکاری» به عنوان یک وظیفه معنوی تقدیس شده است، زنانی که مشغول مبارزه در عرصه عمومی هستند، مجبور به ایجاد نوعی تلفیق میان این نگرش سنتی از وظایف با نقشهای جدید زنان در خصوص تأمین معاش برای خانواده هایشان، می باشند.

درباره انتفاضه به صورت عام و درباره نقش زنان در آن به طور خاص، مطالب زیادی به رشته تحریر درآمده است (استروم ۱۹۹۲، عبدو ۱۹۹۷ و ۱۹۹۱، عبدالجواد ۱۹۹۰، رجانی ۱۹۹۰، جاد ۱۹۹۰، تارکی ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰، وازک ۱۹۹۰، جیاکمن و جانسون ۱۹۸۹). اصطلاح [انتفاضه] (قیام) Uprising از واژه ای عربی به معنای «دگرگونی و تحرک» یا «رهایی» مشتق شده است. نهایت این که، معنای انتفاضه هم در بعد رهایی از اشغالگری اسرائیل و هم تحرک بخشیدن به جامعه فلسطینی زیر سیطره حکومت اسرائیل، مصداق دارد. به عمد یا به سهو، دومین معنا [یعنی تحرک بخشیدن]، بر موضوع، غالب شده است.

شفافیت انتفاضه، از جذابیت مردمی آن در سراسر مناطق اشغالی ناشی می شود. ظرف مدت چند هفته از ظهور انتفاضه، کمیته های بومی توده گرا (Massbased) شبکه ای از کمیته های اجرایی محلی را سازماندهی کردند. این کمیته ها تقریباً در سراسر مناطق اشغالی رو به تزاید نهادند. این که فلسطینی ها می توانستند در بسیج خود در محدوده جوامع خود قویاً مؤثر باشند، عقیده بی نظیری بود و همین، عامل مهمی در آشفته گی اولین واکنش اسرائیل محسوب می گردد. فلسطینی ها در گذشته خیزشهای زیادی تجربه کرده اند، اما هرگز چنین درجه ای از همبستگی و سرشت مردمی نداشته اند. انتفاضه نشان داد که مردم تحت اشغال، امور را خود به دست می گیرند (با وجود استقرار ساف در خارج از) [مناطق اشغال شده] و با حکومت اسرائیل مبارزه می کنند. به دیگر سخن، جایگاه قدرت، از ساف به مردمی انتقال یافته که زیر سلطه حکومت نظامی اسرائیل زندگی می کنند. این مقاومت شهری، در ادامه، به عنوان بخشی مجزا و روشی مشروع در مبارزه پدیدار شد. این نیز یک

انقطاع سریع از دورانه‌های نخست، یعنی زمانی که تنها «مبارزه مسلحانه» و به صورت عام برخی مراتب تلاش‌های سیاسی و دیپلماتیک به عنوان اشکال مشروع و سازمانمند مقاومت جنبش آزادیبخش ملی فلسطین وجود داشت، محسوب می‌گردد. چنان که در معنای انتفاضه روشن شد، در این جا تأکید بر مقاومت در برابر اشغال به وسیله مبارزه مقاومت مردمی است که پیامدهای مثبت و منفی بر طرف‌های درگیر دارد.

انتفاضه در جامعه فلسطینی تحت اشغال، سرانجام موفق به «احیای ساختارهای سنتی و ایجاد روابط اجتماعی جدید شد؛ مردم با سرعت، بسیج شده و تلاش‌های ایشان در راستای اهداف ملی هدایت شد. فلسطینی‌ها نه تنها در کمیته‌های بومی، بلکه در بخش‌های قانونی مختلف، با اقتباس از نقش‌های سنتی خود برای تطبیق با چالش‌های جدید مبارزه ملی کوشش کردند. هدف فلسطینی‌ها از این اقدامات، دادن هشدار به اسرائیل بود که آنها از همکاری با رژیم اشغالگر خودداری کرده و برای تأسیس دولت مستقل در مقابل اسرائیل تلاش خواهند کرد. آنان امیدوار بودند که اقدامات مستقیم در سطوح کلیدی، فشارها را بر اسرائیل برای ارزیابی حکومت دائمی فلسطینی‌ها و نهایتاً اجبار اسرائیل به خروج از مناطق اشغالی افزایش خواهد داد. برای نمونه، برخی از تأسیسات اقتصادی بومی، تولیدات خود رابه حمایت از انتفاضه از طریق فرآوری کالاها و اقلامی که به آسانی در داخل جامعه فلسطینی، - جز از طریق اسرائیل قابل دسترسی نبود- اختصاص دادند. این تمهید، تحریم تدارکاتی اسرائیل را که در همان اوایل بروز انتفاضه به کار بسته شده بود، بی‌اثر کرد. فلسطینی‌ها در مناطق خود زمین‌های بایری داشتند که مناسب کاشت سبزیجات، پرورش مرغ و خرگوش بود، این امر موجب شد که [پدیده] «اقتصاد منزل» در سطح همگانی به صورتی خود جوش پدیدار شود. همجواری همه دانشگاه‌ها در مناطق اشغالی با مراکز فرماندهی نظامی موجب شد که در فوریه ۱۹۸۸، فلسطینی‌های دانش‌آموخته به ایجاد و اداره کردن «کمیته‌های آموزش عمومی» متشکل از گروه‌های کوچک دانش‌آموزی اقدام کنند که در مساجد، کلیساها و منازل سراسر مناطق اشغالی تشکیل می‌گردید.

زنان فلسطینی، نقشی محوری در انتفاضه ایفا کردند. آنان با اتکا به تجارب خود در طی

یک دهه فعالیت در کمیته‌ها، توانستند فعالیت خود و مهارت‌های سازمان یافته جدید را در ارائه خدمات به نهضت، با بسیج مردم در کمیته‌های مختلف برای تدارک کارکردهای مهم راهبردی، مانند ایجاد یگان‌هایی برای گردآوری و ذخیره غذا و تأسیس یگان‌های حفاظت برای آگاه کردن جامعه از نزدیک شدن سربازان و مهاجران جدید، به کار بسته و گسترش دهند. زنان به ایجاد جایگزین‌هایی برای سازمان‌های رژیم اشغالگر کمک کردند هدفی که محور تلاش‌های فلسطینی برای «گسست» از وابستگی به اسرائیل بود؛ آنان توانستند با همکاری کمیته‌های امداد پزشکی نیازهای بهداشتی را تأمین نموده و با همکاری کمیته‌های امداد کشاورزی زمین‌های بایر را به سود «اقتصاد منزل»، زیر کاشت ببرند. آنان تظاهرات خاص خود مانند پرتاب سنگ توسط جوانان را به راه انداختند و اقدامات دفاعی دیگری در مقابل اقدامات حکومت اسرائیل به کار بستند. زنان مسئولیت شگرفی را در رویارویی با سربازان اسرائیلی از طریق به خطر انداختن مکرر زندگی خود برای نجات جوانان فلسطینی و کودکانی که در جنگال سربازان و پلیس اسرائیل گرفتار بودند، نشان دادند.

همین ویژگی خاص انتفاضه - یعنی مشارکت گسترده زنان در مبارزه علیه حکومت اسرائیل - شاید پیش از هر عامل دیگری، در نشان دادن حوزه عملی که جامعه فلسطینی در آن خود عامل تحرک به وسیله این مبارزه شد، مؤثر بود. برای انتفاضه مسلم بود که این نهضت، برای جامعه فلسطین به طور عام و برای زنان که همواره با موانع سنتی با هدف مشارکت در برنامه‌های مقاومت مردمی جنگیده بودند، به طور خاص شمشیر دودمی به حساب می‌آید. پیوندی شفاف و روشن میان فعالیت‌های فزاینده زنان در فضای عمومی و دگرگونی اجتماعی معلول انتفاضه وجود دارد. این موضوع، از یک نظر می‌تواند به فروپاشی ساختارهای بومی - اجتماعی، از جمله خانواده، به منظور ایفای کارکردهای سنتی در جامعه فلسطین تعبیر شود. اگر چه این فرایند مدت‌ها پیش از خیزش [انتفاضه] - با عطف به فشار اشغالگری اسرائیل بر جامعه فلسطین - آغاز شده بود، اما [این امر] با خیزش [انتفاضه] تشدید شد. افزون بر این، شهامت و فعالیت پسران و مردان جوان معترضان را به سوی تظاهرات ضد اسرائیلی هدایت کرده و آنچه را که آنها در جوامع خود کسب کرده‌اند - دست کم در مراحل اولیه - به مثابه

سرمشقی در اختیار زنان قرار داد. به زودی دختران، خواهران و همسران، وارد عرصه چالش با موانع سنتی بر سر راه مشارکت آنان در خیزش شدند. این نکته، مسلم بود که انتفاضه، تلاشی ملی- از نوع دعوتی عالی- بود که نیاز به فداکاری، تعهد و از میان برداشتن ارزشها و آداب ملی، برای شکلی از جامعه که در آینده در آن زندگی خواهند کرد، روی آورده بودند. بسیاری در نوار غزه و کرانه باختری درباره «مردم سالار کردن» جامعه فلسطینی صحبت می کردند و امیدوار بودند که راهبردهای جنبش آزادیبخش ملی و جنبش آزادی اجتماعی را در هم آمیزند. در خط مقدم این مبارزه برای عدالت، دموکراسی و آزادی، بسیاری از زنان فلسطینی قرار داشتند.

فرایندهای ارزیابی مجدد و نظریه پردازی درباره آینده انتفاضه و دولت آینده فلسطین، پیش از این رخ نداده است. حتی وضعیت انقلابی، ضرورتاً به طور خودکار در زمینه برابری زن و مرد پیشترفتی نداشته است. زنان فلسطینی برای عمل به مسئولیت خود، یعنی ساختاری کردن نقشهای جدید خویش به ندرت گسترش چالش مستقیم با ساختارهای موروثی را متوقف کرده اند. آنها به عکس، ترجیح داده اند که مرزهای حضور خود را در این ساختارها توسعه بخشند. از دیدگاه آنان، خطری که متوجه ملت است، حق تقدم آنها را تأیید کرده و آنان به مبارزه دوشادوش با مردان علیه تهدید خارجی، احساس نیاز می کنند. فراتر از این، بسیاری معتقدند که اکنون زمان مناسبی برای تغییر جهت فعالیت زنان هموطن است. در این مورد زنان فلسطینی هیچ تفاوتی با سایر ملتها و جنبشهای آزادیخواهانه ندارند. مثلاً در الجزایر و آفریقای جنوبی، حتی با وجود عملی شدن فعالیت بیشتر زنان در نقشهای اجتماعی، آنها هنوز به واسطه مسئولیت «مادری» (که بیشتر جنبه بیولوژیک آن مدنظر است.) و نگاهبانی از هویت ملتها و همچنین ترس از چیزی که مشترکاً به نام «تحمیل‌های سه گانه» (Burdentriple) خوانده می شود، محروم می شوند. هنوز هم- حتی در جنبشهای انقلابی- مقطعی وجود دارد که فرایندهای دگرگون کننده نمی توانند پا گرفته و با قدرتهای متضاد مصالحه نمایند. این امر، در محدوده مناطق اشغالی به پیدایی گروههای افراطی اسلامی و مشخصاً حماس (جنبش مقاومت اسلامی) در نوار غزه و در ادامه عکس العمل

اصول گرایان مذهبی علیه زنان که در طول انتفاضه پدیدار شد، انجامید.

برآمدن جنبش اسلامی، زمانی بود که زنان [فلسطینی] پیشتر وارد عرصه تجربه [درگیری با] موانع موجود بر سر راه مشارکت در انتفاضه شده بودند. در این زمان، یعنی حدود دومین سال خیزش، اسرائیل کمیته های مردمی را که به مثابه رسانه ای قدرتمند، فعالیت سیاسی زنان را تبلیغ می کرد، توقیف کرده بود. زوال این کمیته ها همان فرصتهای اندکی را هم که زنان برای ورود به عرصه زندگی عمومی داشتند، سلب کرد. انتفاضه در همین زمان با کاهش نیروی اولیه خود روبه رو شد. فلسطینی های مناطق اشغالی احساس کردند که با همه فداکاریها، هیچ گونه نتایج قابل توجهی به دست نیاورده اند. جمعیت های سیاسی، وحدت و وفاق ماههای نخست را از کف دادند: آنان درباره موضوعاتی چون اصل قیام، معنای مبارزه و تفسیر خط مشی ها و رفتار آمریکا و اسرائیل در تعیین موقعیت خود، دچار اختلاف نظر شدند. کشتن اعضا و همکاران مشکوک بالا گرفت و اسرائیل چون همیشه شیوه ای جدیدی برای تفرقه افکنی و مهار جنبش ملی و شکستن مقاومت مردم، به کار بست. در این فضای یأس آور، پرخطر و متحول از آشفتنگیهای سیاسی، پیام جناح رادیکالتر جنبش اسلامی [حماس] در معنا دادن و امید بخشیدن، در میان مردم فلسطین طنین انداز شد (همامی ۱۹۹۰، لگرین، ابوعمر و ۱۹۸۹، ترکی ۱۹۸۹). فرهنگ همچون نقش آن در همه مبارزات ملی، شامل مذهب، زبان، سنتها و آداب، ظهور قدرتمندی داشت. فرهنگ بومی، قدرت مؤثر بسیج خود را در واکنش به فرهنگ «بیگانه» دشمن نشان داد. حماس به طرز کنایه وار ظهور خود را در آغاز مدیون سیاستمداران اسرائیلی می دانست که پیشتر جنبش [انتفاضه] را به عنوان جایگزین ساف محکوم کرده بودند. جنبش اسلامی در برخی مناطق اشغالی و مشخصاً نوار غزه که شرایط ناگواری داشت، حمایت وسیعی را جلب کرد که در مواردی، بیشتر از ملاحظات عملی محیط ناشی می شد تا از عقاید مذهبی: حماس در موقعیتی توانست جایگاه خوبی به دست آورده و خدمات حمایتی عمومی و امدادرسانی جمعیت های محلی را کسب کند که حمایت های اجتماعی- سنتی از هم گسسته بود.

پیام حماس و سایر گروه های رادیکال اسلامی ساده بود؛ رمز پیروزی اسرائیل آن است

که فلسطینی‌ها فرهنگ و مذهب خود را برای رسیدن به پیروزی رها کرده‌اند. فلسطینی‌ها باید به سنت اسلامی بازگشته و رفتار و ارزشهای غربی را کنار بگذارند. با ظهور گروه‌های افراطی مذهبی و کوچ آنها از نوار غزه به مناطق کرانه باختری فرصت مناسب برای زنان فعال فلسطینی پیدا شد. این زنان دریافتند که «ایجاد مردم سالاری» به ناچار باید چیزی فراتر از یک شعار باشد که فقط در برهه مقاومت ملی ارزشمند باشد و پس از تأسیس یک دولت مستقل ملی کنار زده شود. آنها همچنین فهمیدند که کسب آزادی ملی بدون دستیابی به آزادی اجتماعی، تنها رجعتی به بن‌بست و از کف دادن همه چیزهایی است که آنها به عنوان زن در طی سالها فداکاری و مبارزه به دست آورده‌اند.

۱۷۳

رهبری ملی در مناطق اشغالی در بخش عظیمی، مناسبات روبه رشد زنان را در دوران ظهور بنیادگرایی اسلامی نادیده گرفت. این رهبران فلسطینی، به نظر چنین گمان کردند که نیروی بنیادگرایی گذرا بوده، می‌توانست در درون مبارزه ملی حل شود، بویژه این که منافع سیاسی هم می‌توانست حمل بر رهبری غیر دینی شده و تأییدی بر آن باشد. رهبری ملی در نهایت، به کاهش عکس‌العملها با هدف عدم مخالفت ناروا با جنبشهای مذهبی گرایید. سرانجام، ملاحظات سیاسی را جایگزین مناسبات اجتماعی نموده و با حاشیه راندن زنان قطع رابطه آنها با مبارزه به جای تحمل خشم، موجبات غضب جنبشهای مذهبی و قدرتمند، فراهم آورده، خود را در معرض اتهام خیانت به نهضت ملی و دشمنان ملت قرار دادند.

خط مشی کوشش برای پرهیز صریح از مسئله زنان و مذهب، به وضوح نتایج معکوس داشت. عکس‌العملهای بنیادگرا علیه زنان، آشکارا اوج گرفت، حتی در مواردی کار به جایی رسید که زنانی در غزه، کتک خورده یا بر پاهای آنانی که بدون پوشش به خیابان می‌آمدند، اسید پاشیده شد. فشار زیادی به رهبری ملی وارد شد تا موضوع بنیادگرایی را به صورت مستقیم و علنی در دستور کار قرار دهد که برخی رهبران مرد، مانند فیصل حسینی، واکنش نشان دادند. اما این واقعه در سطح وسیع، به طور قطع زنان را به خاطر آگاهی از تبعیض و ستمی که می‌توانست رویاروی دولت آینده فلسطینی باشد، تکان داد. از این نقطه نظر می‌توان از پیدایش یک آگاهی زنانه اصیل در میان زنان کرانه غربی و نوار غزه سخن گفت.

فمینیسم و سیاستهای جنسی در مناطق اشغالی

یک واقعه عام منحصر به فرد که به درستی نقطه عطفی در توسعه یک آگاهی فمینیستی اصیل در مناطق اشغالی به شمار می‌رفت، همایش دسامبر ۱۹۹۰ در کرانه باختری در باره زنان بود. در آن جا فعالان زن برای نخستین بار تصمیم گرفتند بنیادگرایی مذهبی را در سطح عام، به زیر تیغ نقادی بکشند. حدود صد زن با وجود خطرات بالقوه، از سراسر مناطق اشغالی شرکت کردند. رهبران اصلی مرد، از قبیل فیصل حسینی، سخنانی کلیدی داشتند. حضور مردان در این همایش، تأییدی رسمی بر تلاشهای زنان و فراتر از آن، کمکی در این زمینه بود که رفتار گروههای افراطی مذهبی علیه زنان، مقبولیت ندارد و باید بی‌درنگ و مستقیماً از سوی رهبری ملی و اکنش نشان داده شود. زنان فلسطینی از این طریق توجه شدیدی را به توسعه مسایل خاص خود و طراحی و اجرای یک برنامه آزادی اجتماعی، معطوف کردند. آنان در حالی که درمی‌یافتند پیمودن موفقیت‌آمیز راهی میان دستیابی به اهداف زنان و پرهیز از خصومت آشکار با هموطنان مرد، یک مشکل ناراحت‌کننده خواهد بود، [با شعار] «مانمی خواهیم الجزایر دیگری باشیم»، فرجامی غم‌انگیز را برای فعالان زن مناطق اشغالی یادآور شدند. زنان فلسطینی برای حصول اطمینان از ضمانت این که مبارزه برای آزادی ملی، جامعه فلسطینی را به طور کاملاً مردم‌سالار متحد کند، شروع به تحلیل نظری دقیق‌تر موضوعات فرا روی خود نمودند.

این کوششها هنوز هم در مناطق اشغالی به چشم می‌خورد. آزمون حقیقی و نهایی موفقیت‌های آنان در صورتی عملی می‌شود که آنها بتوانند نظریه را به برنامه عمل تبدیل کرده، راهبردها را به واقعیت برسانند. در میان تمام موضوعاتی که درباره زنان فلسطینی در این نوشتار بحث شد، دو چیز باقی است؛ پرسش از فمینیسم و تحلیل نظری برنامه‌های اجتماعی و آزادی ملی.

پرسش از فمینیسم

معنای فمینیسم درباره زن فلسطینی و مشکل همبسته کردن آن با برنامه زنان برای

آزادی اجتماعی در کنار آزادی ملی، مسئله‌ای حاد و قابل مشاجره در مناطق اشغالی است. بسیاری از ناظران، موافق این هستند که تنها از حدود سال ۱۹۹۰، یک آگاهی فمینیستی متمایز در کرانه باختری و نوار غزه پدیدار شده است. (گلوک ۱۹۹۲ استروم ۱۹۹۱). این پیشرفت، زمانی گسست اصلی با گذشته را رقم زد که زنان فلسطینی اغلب به صراحت بر این که «فمینیسم» یک ساختار غربی بیگانه با مناسبات آنهاست، پافشاری کردند. اگر چه زنان در عرصه عمومی، مسایلی را به مشاجره کشاندند که چند سال پیش، غیر قابل تصور بوده اند (از جمله ضرب و شتم زنان و سایر اشکال تجاوز و سقط جنین و جنبشهای بهداشت و سلامت زنان)، اما آنان از ابتدا با جلوه‌های ظلم و تبعیض فردی و جنسی، ارتباطی نداشته‌اند، بلکه به جای آن، متحمل قالبی اجتماعی شده‌اند که اصولاً در بردارنده قوانین احوال شخصیه (خانواده) است.

۱۷۵

در مناطق بسیاری از جهان عرب، هیچ جدایی مؤثری میان دین و دولت وجود ندارد. برای قرن‌ها و حتی پیشتر از این که کشورهای مستقل [عرب] امروزی پدیدار شوند، (همچنان که در باره فلسطین دوران عثمانی صدق می‌کند) هر جامعه عربی امور شخصی را طبق اصول مذهبی خاص خود در خصوص ضرورت پوشش، ازدواج، طلاق وارث و میراث اداره می‌کرد. (حجاب ۱۹۸۸) در پی تأسیس دولتهای مستقل ملی در منطقه، این سیستم مقاومت کرده، در قالب قانون نهادینه شد. با توجه به این که قانون مدنی امور را برای سایر جوامع و دولتها قابل اجرا می‌کرد، بسیاری از این کشورها احوال شخصیه را براساس احکام مذهبی و مشخصاً احکام اسلامی و یا متعلق به آن، تمشیت داده‌اند. زنان فلسطین اکنون می‌دانند که دولت آینده فلسطینی، به سادگی از همسایگانش تقلید کرده، دموکراتیک نخواهد شد. برای نمونه، زنان در خصوص مسئله تعدد زوجات ادعا می‌کنند که از هنگام اعلان دولت فلسطین در سال ۱۹۸۸، گذرنامه‌های فلسطینی که تطابق با انواع اردنی آن دارد، دارای صفحات جداگانه برای مردان است که به درج اسامی چهار زن اختصاص دارد. مردان در اسلام مجاز هستند تحت شرایط معین و سخت چهار زن اختیار کنند و در اردن این مسایل با احوال شخصیه هماهنگ شده است. ترس زنان فلسطینی این است که از همان ابتدای تبه دوم را براساس این

قوانین به دست آورند. آنها مصمم هستند که تلاشهای خود را برای جلوگیری از حصول چنین نتیجه‌ای به کار بندند.

زنان فلسطینی در راستای این هدف، پیشاپیش مراکز متعدد مطالعات موقعیت زنان را در مناطق اشغالی ایجاد کرده‌اند که دست کم شامل سه شعبه در کرانه باختری و یک شعبه در نوار غزه است. یکی از محورهای مشخص مرکز توسعه و پژوهش بیسان (Bisan) در رام الله، قوانین احوال شخصیه است. (استروم ۱۹۹۲، عبود ۱۹۹۰ کتاب ن.د). پژوهشگران زن طی فرایند مشورت با قضات، شخصیت‌های مذهبی و دیگر متخصصان در این زمینه، برای تدوین توسعه یک قانون مدنی کامل اقدام کرده‌اند که معیار احوال شخصیه در آینده فلسطین خواهد بود.

نظریه پردازی درباره برنامه عمل و آزادی ملی

چنان که بحث فمینیسم به روشنی نشان می‌دهد، زنان فلسطینی شروع به تحلیل نظری و پیوندها و تفاوت‌های آزادی اجتماعی و ملی کرده‌اند. آزمون واقعی تلاشهای آنها در هر صورت در محدوده‌ای خواهد بود که آنها در آن به ریز کردن برنامه اجتماعی با هدف نهادینه شدن آن در جامعه فلسطین قبل از تحقق آزادی موفق شده باشند. زنان فلسطینی باید در توسعه بنیادهای نظری قوی برای تعیین شرایط خود، بکوشند و بتوانند نظریه را به راهبردی عینی برای ایجاد دگرگونی تبدیل کنند. این قسم تنها به موضوع اول [یعنی تبدیل نظریه به برنامه عمل] مربوط می‌شود. در خصوص اصل نظریه پردازی باید به خاطر داشته باشیم که تحلیل نظری به طور بديهی، تنها یک گام اولیه به سمت تنظیم یک راهبرد دایمی به شمار می‌رود.

زنان فلسطینی شروع به برداشتن گام‌های بلندی در معرفی متغیرهای کلیدی موقعیت اجتماعی خود کرده‌اند. با شروع فعالیت زنان، اختلافات آنان، مثلاً در زمینه دادن اهمیت بیشتری به موضوع جنسیت در نگرش به موقعیت زنان در جامعه با تأکید بیشتر بر تحلیل آنها از موفقیت‌های خاص سیاسی، ایدئولوژیک و یا طبقاتی زنان، در طول زمان خود را نشان خواهد داد. متغیرهای دیگری، مثل قومیت - که در این جا اصل ملیت و مذهب است - و دولت،

و تقابل آنها در جامعه فلسطین (در میان مناطق اشغالی و اسراییل)، از موضوعات پیچیده بعدی خواهد بود. زنان فلسطینی تلاشهای متمرکزی را برای تفکیک این عوامل به منظور تصمیم گیری در این زمینه که چگونه آنان بتوانند به طور مؤثر و ماهرانه در یک برنامه اجتماعی و آزادی ملی شرکت داشته باشند، رقم زده اند.

یکی از پرتگاههای مهم رویاروی زنان فلسطینی در مبارزه برای دموکراسی و آزادی، فقدان یک دولت فلسطینی است (عبدو ۱۹۹۱، یودال داویس و آنتیاس ۱۹۸۹، جوزف ۱۹۸۶). اگر چه این خلاء، فرصت ناچیزی برای تغییر به آنها می دهد، اما زنان را هم در اتخاذ راه و روش جدیدی در تبیین معنای نقشهای خصوصی و عمومی و هم در تصمیم گیری درباره این که تواناییهای آنان در کجا می تواند به طور مؤثر به کار بسته شود، در موقعیت مشکلی قرار می دهد. نقشهای فردی، حتی انواع سنتی آن، همچنان که در خصوص پیدایش معنای نمادین «مادر به عنوان شهید» و یا تمام تصورات دیگری که از یک مادر فلسطینی ستایش شده و جود دارد، رویکردی سیاسی به خود می گیرند. زنان فلسطینی نباید به خاطر تسری تعریفشان از نقشهای سنتی به شئون سیاسی جدید، سرزنش شوند، بلکه در واقع، این واکنشهای ابتکاری و جسورانه آنهاست که نشان از آگاهی و مطالبات سیاسی روبه رشد آنها دارد. با توجه به این که زنان به خروج از محدوده ساختارهای اجتماعی موجود ادامه می دهند، این ساختارها از درون و بیرون، دچار فرسایش شده و در مقابل نقشهای زنان، چنان که در دوران انتفاضه مشاهده شد، دچار دگرگونی می شوند. فقدان یک دولت فلسطینی نیز اهمیت گروههای غیر رسمی اجتماعی یا عمومی را (به عنوان نقطه مخالف ساختارهای رسمی دولتی) در گسترش مشارکت زنان در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی تشدید می کند؛ چنان که این امر به وضوح در برتری زنان به هنگام انتفاضه در کمیته های محلی نشان داده شد. اهمیت بخش غیر رسمی در مسئله فلسطین، هنگامی که اسراییل در برهه پس از اوت ۱۹۸۸، موانعی برای کمیته های مردمی ایجاد کرد و در نتیجه، سطح مشارکت زنان به طرز غم انگیزی کاهش یافت، نیز خود را نشان داده است. کمیته های زنان به طور غیر رسمی، فعالیت آنها را پیش از دوران انتفاضه قانونی ساخته و از [این طریق] به گسترش مشارکت زنان

در انتفاضه کمک کرده بود.

زنان فلسطینی در پی مخالفت علیه [شرکت] زن در انتفاضه، پیوسته با برزخی مرتبط با مشارکت غیر رسمی خود روبرو بوده‌اند؛ فقدان یک دولت فلسطینی در این میان احتمال آسیب‌پذیری آنها را بیشتر خواهد کرد. فراتر از این، هیچ ساختار رسمی دیگری برای دفاع از حقوق آنان وجود ندارد. درسه‌های انتفاضه نشان می‌دهد که احتمال زیادی وجود ندارد که بسیج زنان در آینده از طریق دسته‌بندی‌های آنها در گروه‌های غیر رسمی، عملاً به قانونی شدن و رسمیت یافتن نقش‌های آنان منتهی گردد. هنوز هم برداشتن اولین گام‌ها برای ورود به بخش عمومی دارای رسمیت بیشتر و تأسیس قانونی آنها برای حصول اطمینان از برابری زنان و مردان در دولت فلسطینی، خطرات خاصی در بر دارد که کمترین آنها موانع سنتی موجود بر سر راه مشارکت زنان در عرصه‌های عمومی است. هنوز زنان فلسطینی در تلاش مجدانه در حرکت مستقیم به سمت بخش عمومی و در نتیجه، چالش با ساختارها و عقاید سنتی موروثی هستند. آنان برای نمونه، بر عضویت خود در واحدهای تجاری، به منظور کسب حقوقشان در نقش زنان کارگر تأکید خاصی می‌ورزند. آنان، چنان‌که پیشتر گفته شد، شماری از مراکزی را که به تدریج تحقق شرایط زندگی زنان را ضمانت می‌کنند، ایجاد کرده‌اند. زنان، درگیر ایجاد و پدیدآوردن خیزش‌های خاص خویش در شکل تعاونی‌های زنان که در مجموع، خود مسئولیت اداره و چرخاندن آن را عهده‌دار هستند، شده‌اند که نمونه قابل توجه، تأسیس [شرکت] «تعاونی تولید بهترین غذای ما» در بیت اللحم است. (استردوم ۱۹۹۲، عبدو ۱۹۹۰ کتاب).

موضوع مهم، نه برآورد آماری این کوشش‌ها، بلکه، توجیه نظری است که در پس آنها وجود دارد. تلاش مجدانه زنان فلسطینی در کسب موقعیتی بالا در جامعه فلسطینی که لزوماً دارای ساختار هم باشد، ممکن است به شکل‌گیری مجدد یک نظام طبقاتی در شکل جدید دولت، منجر شود. به نظر می‌رسد تاکنون یک آگاهی فزاینده فمینیستی، دست کم در بخش معینی از فعالیتهای زنان که در آن تحلیلهای کسانی که وجود جنسیت را مقدم بر طبقه دانسته‌اند، وجه غالب را پیدا کرده باشد. هنوز هم تحقق این تحلیلهای، تنها منوط به وضعیتی

است که زنان طبقات برگزیده دارای امتیازات و [حق] و «برابری» معین در یک دولت فلسطینی از آن برخوردار هستند. یک برنامه حقیقی آزادی اجتماعی-عملی، به تلاشها متمرکزتری برای تحلیل و نشان دادن مسئله طبقات، نیازمند است.

زنان فلسطینی برای تحلیل نظری این شرایط و تدوین یک برنامه عمل برای آینده باید مستقیماً به عنصر مذهب، بویژه اسلام، توجه کنند. آنان کوشیده‌اند دریابند که تا چه اندازه باید درگیر چالش با ریشه‌های مذهبی جایگاهشان در جامعه بشوند. آنها می‌فهمند که مبارزه برای کسب یک هویت «سیاسی» در جنبش آزادی اجتماعی، اغلب دست‌یافتنی‌تر از مبارزه برای کسب نقشهای فردی در خانواده و ساختارهای جامعه است. آنان به عنوان زن، یا باید به هنگام مقتضی پیرسند و با ساختارهای موروثی مستقیماً مبارزه کنند و در نتیجه، خطر بی‌مهری هموطنان مرد رانسبت به خود بپذیرند، یا این که به جای تلاش برای دگرگونی مستقیم، به مشارکت پیوسته، در عرصه عمومی با رویکردی ملایم که مستقیماً ساختارهای سنتی را به چالش نکشاند، بپردازند. برخی زنان فلسطینی تأکید دارند که موضوعات سیاسی، حق تقدم بیشتری، هم در کسب آزادی نهایی و هم به منظور پرهیز از تفرقه که نتیجه آن مساعد شدن [موقعیت] آنان در آسیب‌پذیری از اسرائیل است، دارند. زنان دیگر، بویژه فمینیست‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که اگر آنان از همان آغاز در اندیشه دگرگونی نباشند، باخطر تکرار الجزایر دیگری مواجه خواهند بود که چگونگی شکست و چالش با آن اهمیت ندارد. (گلوک ۱۹۹۲، ۱۹۹۲، استروم ۱۹۹۲، واراناک ۱۹۹۰). و سرانجام این که فلسطینی‌ها در قفس یک مبارزه ملی علیه یک دشمن سرسخت گرفتار شده‌اند. زنان فلسطینی در تحلیل نظری شرایط خود و بررسی امکان تلفیق یک برنامه عمل اجتماعی و یک برنامه عمل سیاسی در جهت آزادی مجبور به رعایت این واقعیت دردناک پیش روی خود هستند. اگر چه قضاوت عادلانه درباره هزاران عاملی که در روابط میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها وجود دارد، ناممکن است، اما پیمانهایی که میان فلسطینی‌ها و اسرائیل در سالهای اخیر پا گرفته است، باید مورد اشاره قرار گیرند. اسرائیل نیز فعالان فمینیست خود را دارد. در هر حال، این هرگز به معنای آن نیست که فمینیسم دو طرف، یعنی فلسطین و

اسرائیل، مشابه همدیگر هستند. بسیاری از فمینیستهای اسرائیل، تنها با مسایل اسرائیل، مثل برابری در جامعه اسرائیل، برابری در ارتش یا در حیطه اعمال مذهبی مرتبط می‌باشند. به دیگر سخن، بخش مهم جنبش فمینیستی اسرائیل که مرتبط با مسئله صلح است، بسیار فعال و نمایان است (هاروتیز ۱۹۹۲، شارونی ۱۹۹۲). برای این گونه زنان، صلح با فلسطینی‌ها، پیوندی ناگسستنی با مبارزه در راه برابری و عدالت اجتماعی برای همه زنان دارد. مهم این است که فمینیسم در سالهای اخیر یک بستر مشترک یا مقصد مشترک را برای زنانی به وجود آورده است که دارای پس زمینه‌های مختلف قومی است. در چالش فلسطینی و اسرائیلی، مناسبات مشترک مبارزه زنان برای آزادی اجتماعی به پایداری برای ایجاد شبکه و گروههای متحدی تبدیل شده است که در جای خود، روزنه‌ای برای ورود به خواست ملی و نیز زنان دارای انگیزه به مبارزه برای صلح، محسوب می‌گردد. آزادی اجتماعی برای هر دو طیف زنان فلسطینی و اسرائیلی که درگیر چنین تلاشهایی هستند، هرگز کامل نخواهد شد. مگر این که کشمکش ملی و اشغال مناطق کرانه غربی و نوار غزه توسط اسرائیل پایان پذیرد. و مهمتر از آن، اینکه مبارزه برای آزادی ملی برای هر دو طیف این زنان، بدون برنامه‌های مشترکی که موجب آزادی و عدالت اجتماعی شود، هرگز پایان نخواهد یافت. (عبدو ۱۹۹۱) در این جایک فرایند جالب توجه در عمل وجود دارد: با توجه به این که زنان - به خاطر جایگاهشان در جامعه - قربانیان جنسیت و نژادگرایی هستند، موقعیت ناعادلانه‌ای در ایجاد پیوند با حوزه‌های مختلف قدرت دارند. آنان به عنوان زنانی فمینیست می‌توانند برای مبارزه با رویکردهای نیرومند تاریخی که موجب شده آنان مورد ستم قرار گرفته، حذف یا کنار زده شوند، تلاش کنند. پس مبارزه با خواست مجدد و قانونی شدن - همزمان - هر دو جنبش فمینیستی و آزادی ملی آغاز می‌گردد (گیلیام ۱۹۹۱).

ورطه‌هایی که فرا راه زنان فلسطینی است، تنها یک راه حل ندارد. آنان می‌دانند که خود خواستار رهایی از شر حکومت اسرائیل می‌باشند، اما آزادی و برابری شهروندی را در حیطه دولت خود نیز می‌خواهند. آزادی اجتماعی و سیاسی، به طریقی باید دست به دست و عملی شود و زنان فلسطینی راهی جز این ندارند.

اکنون زنان مبارز فلسطینی در چه موقعیتی قرار دارند؟ برای پاسخ به این پرسش باید به صورتی گذرا به پرسش درباره حرکت از نظریه به عمل برای رسیدن به راهبرد بازگردیم. برخی ناظران فلسطینی، از جمله فمینیستها، جنبش زنان را در مناطق اشغالی، به خاطر عدم دستیابی به اهداف، به باد انتقاد گرفته اند. مثلاً ایلین کتّاب ادعا می کند که جنبش زنان فلسطینی، نه تنها در زمینه گسترش فعالیت عمومی خود به عرصه های سیاسی یا عمومی به منظور تبدیل نظریه به عمل، موفق نبوده، بلکه حتی در زمینه تغییر برداشتهای سنتی از جامعه فلسطینی، نیز دستاوردی نداشته است. (۱۹۹۲) کتّاب مدعی است که سواى از مشارکت زنان در انتفاضه، آنان در دستیابی به یک تحول واقعی شکست خورده اند. کتاب و دیگران، شکافی عمیق میان نظریه و عمل مشاهده می کنند. این شکاف، متقابلاً مشکلاتی را در یکپارچه شدن مبارزه برای آزادی اجتماعی و آزادی ملی ایجاد می کند. فیلیپا استروم فراتر رفته و ادعا می کند که زنان فلسطینی به قدر کافی بر آزادی به عنوان یک هدف و ترجیحاً به عنوان عنصری در مبارزه برای استقلال ملی (۱۹۹۲)، تاکید نکرده اند. در دیدگاه وی، زنان فلسطینی به میزان لازم درباره بخشهای معین که در دو حوزه متصل یا مجزا از «آزادی ملی»، رویاروی آنهاست، تحلیل نظری نداشته اند. موضوعات حساس، از قبیل ساختار موروثی و بنیادهای ایدئولوژیک آن - که زنان در آن برای سخن گفتن درباره ادعاها و یادآوری ستمی که بر آنها رفته است، به توافق رسیده اند - هنوز هم قابل چالش می باشند. و سرانجام این که، در دیدگاه استروم، یک تحلیل کامل از پیوند میان جنبش آزادی ملی و جنبش رهایی زنان - و مهمتر از همه، چگونگی دستیابی به نحوه راهبرد آنان قبل از [تحقق] آزادی - وجود دارد. زنان فلسطینی همچنان به مبارزه ادامه می دهند، شایسته است که مقایسه هایی را هم در خصوص بررسی تطبیقی موفقیتهای کشورهای مثل آفریقای جنوبی در حال حاضر و شکستهای الجزایر در زمان پیشتر، مورد توجه قرار بدهند. با وجود همه نگرانیها و ملاحظات، واقعیت این است که خطر اندکی وجود دارد که زنان فلسطینی تسلیم سرنوشت دهشتناک خواهران الجزایری خود شوند، زیرا زنان فلسطینی قبلاً نقطه ای را که زنان الجزایری به آن

رسیده و متوقف شدند، پشت سر نهاده اند. در حال حاضر، به سختی چنین تهدیدی برای به حاشیه رفتن زنان فلسطینی وجود دارد. پرسش این جاست که چگونه باید جلو رفت؟ زنان فلسطینی با وجود اختلافات زیادی که با هم دارند، می‌توانند از تجربه [زنان] سیاهپوست آفریقای جنوبی در طی دهه‌ها مبارزه-بویژه با توجه به تکوین و رشد جنبش در میان زنان سیاهپوست آفریقای جنوبی- بهره‌برداری کنند.

زنان سیاهپوست آفریقای جنوبی، همانند فلسطینی‌ها، به سازمان یافتن بر محور موضوع آزادی ملی روی آوردند. مهاجران سفیدپوست نیز نهضت خود را بر محور برتری سفیدپوستان شکل دادند. اگر چه نهادسازی رسمی حکومت سفیدپوستان در قالب نظام جدایی نژادی (آپارتاید)، عملاً تا سال ۱۹۴۸، تأثیر چندانی نداشته، اما مردم بومی، اثر سیاست‌های برتری طلبی آنان را به وضوح لمس کردند. مهاجران سفید از همان آغاز، ایدئولوژیهای نژادی و نژادپرست را برای تنزل دادن سیاهپوستان به جایگاه طبقاتی فرودین، به خدمت گرفتند. رژیم آپارتاید از طریق ایجاد موانعی در دستیابی سیاهان به استفاده از «ذخایر» مختلف، سرزمین مادری،* جدایی نژادی و طبقاتی را در میان سیاهان و سفیدپوستان قانونی کرد که در نتیجه آن، سیاهان به عنوان نیروی کار مهاجری که از حومه‌ها جهت کار به ادارات و مراکز زیر سلطه سفیدپوستان می‌آیند، تلقی شدند.

در گیرشدن زنان سیاهپوست آفریقا در مبارزه برای آزادی ملی در آغاز امر، محدود بود و در سطح گسترده‌ای به فکرت (Idea) «مادری» و «مادرگرایی»- چنان که واگر (۱۹۹۸) اشاره می‌کند- محدود می‌شد. مفهوم مادری، برای آنان، چون نقش مادر در مبارزه زنان فلسطین علیه اشغالگری اسرائیل، نه ایستا و نه محافظه کارانه بود. زنان سیاه آفریقایی هم به تدریج شروع به بازشناخت نقشهای فردی و سنتی خود در درون [حوزه‌های] سیاسی و انقلابی نمودند. اگر چه در آن زمان هنوز فمینیسم وجود نداشت، اما قاعده مند کردن مجدد این تشکلهای سنتی، زنان سیاهپوست را قدرتمند کرده، به سوی یک دولت، دارای آگاهیهای

* Homelands. منظور مناطقی در جمهوری آفریقای جنوبی در سال ۱۹۴۸ است که اختصاص به سیاهان داشت. ر.ک. فرهنگ آکسفورد. م

بالای سیاسی و اجتماعی و به سوی عمل سوق داد. دوران درگیری فزاینده با دگرگونیهای اقتصادی در حکومت سفیدپوستان و رشد فرایند رعیت پروری زنان سیاهپوست همزمان شد. زنان سیاهپوست آفریقایی همانند زنان فلسطینی با تقاضا و کار زنان و با تکه-پاره شدن موقعیت آنها در شرایط جنسی و نژادی و طبقاتی، پیشاپیش تحت اشغال قرار گرفتند. مسایلی از قبیل دستمزد، حقوق کارگران و در مجموع، حق کار همیشگی در فضای سلب مالکیت و انفجار جمعیت سیاهان که از سوی حریف قدرتمند آپارتاید اعمال می شد، اهمیت فزاینده ای پیدا کرد. زنان سیاهپوست در آفریقای جنوبی، همچنین مجبور بودند با تقاضای پیوستن یا نپیوستن به واحدهای تجاری و این که تلاشهایشان برای توسعه موقعیت خود به عنوان زنان، مایه تحرک مردان خانواده خواهد شد، دست و پنجه نرم کنند.

و سرانجام این که، زنان سیاهپوست آفریقای جنوبی، همانند همتایان فلسطینی خود رویاروی مسئله تحلیل نظری درباره شرایط خود و حرکت از نظریه به راهبرد بودند. آنها نیز خواستار پرهیز از انحراف راه مبارزه کلی با آپارتاید بوده و با مشکل تعیین موقعیت جنبش خود در این خصوص که آیا می تواند یا می باید در محدوده یک شبکه سازمانمند اصلی از جنبش آزادی ملی- که در این مورد کنگره ملی آفریقا بود- عمل کند، روبه رو بودند. اگر چه جنبش فمینیست در آفریقای جنوبی از همان ابتدای پیدایش، گرفتار فرقه بازی (Factionism) و درگیر ستیز با گروههای مختلف بر سر اهداف و ابزارهای مبارزه شد، (واکر ۱۹۹۱)، [اما] زنان فعال، در نهایت، تصمیم گرفتند که به اتفاق همدیگر بر ساختارهای قدرت در آفریقای جنوبی که انحصاراً در جامعه سیاهان وجود داشت، از طریق سازمان یافتن بر محور موضوعاتی که آنها را به عنوان زن متأثر می ساخت تمرکز و تأکید ورزند. در هر حال، آنان در همان زمان بر سازمان دادن یک تعادل ملی اصرار ورزیدند. همچنان که در مبارزه زنان فلسطینی گفته شد، زنان آفریقای جنوبی نیز آشکارا ریشه های ستم بر خود را، هم در ساختارهای موروثی جامعه سیاهان و هم در نظام حکومتی سفیدپوستان مورد شناسایی قرار دادند، اما مشکل آنها تبدیل این ملاحظات نظری، به راهبردی ماندنی بود. سرانجام این که جنبش زنان آفریقای جنوبی، تمرکز بر [افشاگری] سوء استفاده از زنان و در نهایت، تمرکز جدی بر ارایه خدماتی در حوزه

مجاز «سرزمین مادری» و توسعه امکانات خود را، انتخاب کردند. زیرا در محدوده مناطق اشغالی این امر که تواناییها در راستای آزادی ملی، یا به جای آن، تمرکز بر گسترش و معیارهای زندگی در محدوده جوامع خود مختار فلسطینی به کار بروند، به طور فزاینده ای هم برای جامعه فلسطینی به طور عام و هم برای زنان به طور خاص، محدودیت پیدا می کند، بنابراین، نمونه آفریقای جنوبی می تواند تحقق پیدا کند.

زنان فلسطینی در طول چند دهه گذشته، به ناچار درگیر یک رشته تغییر و تحولات مهم در زندگی خود، شامل پیدایش انتفاضه، جنگ خلیج فارس و عواقب آن شده اند. این زنان فعال، هرگز در قاپیدن فرصتهایی که - بخصوص طی انتفاضه - به وجود آمد، در چالش فراروی خود، با معانی و تعاریف نقشهای قابل قبول برای زنان، درنگ نکرده اند. تعمیق و پیشرفت مشارکت آنها در خیزش [انتفاضه] و عکس العملی که از جانب محافل مذهبی سنتی علیه آنان صورت گرفت، مشخصاً به تقویت این باور انجامید که آزادی ملی بدون تغییرات اجتماعی بنیادین برابری زنان و مردم سالاری جامعه فلسطین، به تنهایی کافی نیست.

زنان فعال فلسطینی در طی نهضت انتفاضه، شروع به تحقق بخشیدن جدی قابلیت‌های خود برای دستیابی به یک برنامه عمل، در مبارزه برای آزادی ملی کردند. آنان، به حرکت از نظر به عمل و تبدیل دریافتهای نظری خود به راهبردهای دایمی برای دگرگونی نیاز داشتند. آنها تاکنون گامهای بلندی در فهم ریشه‌های ستمدیدی خود و رساندن صدای خود به گوش جوامع، برداشته اند و در تعیین متغیرهای کلیدی که شرایط اجتماعیشان را - البته در محدوده جامعه فلسطینی و مناطق اشغالی - تعریف می کند، موفق بوده اند. و نهایت این که زنان فلسطینی پیشرفتهای قابل توجهی در توسعه یک بنیاد نظری که قادر به توضیح این شرایط و جایگاه زنان در دولت آینده فلسطین باشد، به دست آورده اند. شاید در نهایت، چنان که برخی پیش بینی کرده اند، انتفاضه بعدی، انتفاضه زنان باشد.

Abdo, N. (1987) *Family, Women and Social Change in the Middle East: The Palestinian Case*, Toronto: Canadian Scholar's Press.

-- (1990) 'On nationalism and feminism, Palestinian women and the Intifada: no going back?', Paper presented at Roudtable on Identity Politics and Women, WIDER, Helsinki, 8-10 October.

-- (1991) 'Women of the Intifade: gender, class and national movement', *Race and Class*, 32,4; 19-35.

Abdul Jawwad, I. (1990) 'The evolution of the political role of the Palestinian women's movement in the uprising', in M.C. Hudson (ed.) *The Palestininas: New Directions*, Washington, DC: Center for Contemporary Arab Studies, 63-77.

Abu Amr, Z. (1989) 'Nationalist and Islamic forces during the Intifada', Paper presented at Amman, Jordan: the Shoman Foundation, September.

Abu Ayyash, A. (1981) 'Israeli planning Policy in the Occupied Territories', *Journal of Palestine Studies*, 11,1: 111-124.

Al-Haq (1989) *Punishing a Nation. Human Rights Violations During the Palestinian Uprising, December 1987-December 1988*, Ramallah: Al-Haq.

-- (1990) *A Nation Under Siege. Al-Haq Annual Report on Human Rights in the Occupied Palestinian Territories, 1989*, Ramallah: Al-Haq.

Al-khalili, G. (1977) *The Palestinian Woman and the Revolution*, Beirut: Palestine Research Center (in Arabic).

Amos, V. and Parmer, P. (1984) 'Challenging imperial feminism', *Feminist Review*, 17:3-21.

Anthias, F. and Yual-Davis, N. (1983) 'Contextualizing feminism: gender, ethnic and class divisions', *Feminist Review*, 15: 62-76.

Antonius, S. (1981) 'Fighting on Two fronts: Palestinian women', *Al-Fajr*, March 8-14: 8-9.

Aruri, N. (ed.) (1984) *Occupation: Israel Over Palestine*, London and New Jersey: Zed Books.

Bisan Center (1991) 'The Intifada and some women's social issues', *Abstract of Conference held in Al-Quds/Jerusalem, 14 December, 1990*, Ramallah: Bisan center.

Dajani, S. (1990) *The Intifada*, Amman, Jordan: Center for Hebraic Studies, The University of Jordan.

-- (1993) 'Palestinian women under Israeli occupation: implications for development', in J. Tucker (ed.) *Palestinian Women: Old Boundaries, New Frontiers*, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press and Center for Contemporary Arab Studies, Georgetown University.

- Davies, M. (ed.) (1987) *Third World, Second Sex*, London and New Jersey: Zed Books.
- Gaitskol, D. and Unterhalter, E. (1989) 'Mothers of the nation: a comparative analysis of nation, race and motherhood in Afrikaner nationalism and African National Congress', in N. Yuval-Davis and F. Anthias (eds) *Woman- Nation- State*, London: Macmillan, 1989, 58-79.
- Giacman, R. (no date) 'Palestinian woman and development in the Occupied West Bank', Birzeit University, unpublished paper.
- Giacaman, R. and Johnson, P. (1989) 'Building barricades and breaking barriers', in Z. Lockman and J. Beinun (eds) *Intifada: The Palestinian Uprising Against Israeli Occupation*, Boston: South End Press, A MERIP Book, 155-171.
- Gilliam, A. (1991) 'Women's equality and national liberation', in C. Mohanty, A. Russo and L. Torres (eds) *Third World Women and the Politics of Feminism*, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press, 215-237.
- Gluck, S.B. (1992) 'We will not be another Algeria: Palestinian Women, nationalism and feminism', *Association for Women in Psychology, 1992 National Feminist Psychology Conference* (audio cassette).
- Graham-Brown, S. (1984) 'Impact on the social structure of Palestinian society', in N. Aruri (ed.) *Occupation: Israel Over Palestine*, London and New Jersey: Zed Books, 223-255.
- Hammami, R. (1990) 'Women, the Hijab and the Intifada', *Middle East Report*, 164-165, 24-29.
- Hijab, N. (1988) *Womanpower: The Arab Debate on Women at work*, Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Hiltermann, J. (1990) 'Trade unions and women's committees: sustaining movement, creating space', *Middle East Report*, 164-165, 32-37.
- Holt, M. (1992) 'Women in Palestine: going forwards or backwards?', *Middle East International*, August 7, 20-21.
- Hudson, M. (ed.) (1990) *The Palestinians: New Directions*, Washington, DC: Center for Contemporary Arab Studies.
- Hurwitz, D. (ed.) (1992) *Walking the Line: Israelis in Search of Justice for Palestinians*, Philadelphia: New Society Publishers.
- Jad, I. (1990) 'From salons to popular committees: Palestinian women, 1919-1989', in J. Nassar and R. Heacock (eds) *Intifada: Palestine at the Crossroads*, New York: Praeger Publishers, 125-143.
- Jammal, L. (1985) *Contributions by Palestinian Women to the National Struggle for Liberation*, Washington, DC: Middle East Public Relations.

Joseph, S. (1986) 'Women and Politics in the Middle East', *The Middle East Report*, No. 138: 3-8.

Jou'beh, A. (1987) 'Women and Politics: reflections from Nairobi', in M. Davies (ed.) *Third World, Second Sex*, London and New Jersey: Zed Books, 50-57.

Khreisheh, A. (1992) 'Interview, Mother and Leader' in O. Najjar (ed.) *Portraits of Palestinian Women*, Salt Lake City: University of Utah Press, 148-156.

Kuttab, E. (no date) No Title, Unpublished paper, Ramallah: Bisan Center.

-- (1992) presentation at the Union of Palestinian Women's Associations 7th Annual Conference, Chicago, IL, 22-24 May 1992, videocassette.

Legrain, J. F. (1990) 'The Islamic movement and the Intifada', in J. Nassar and R. Heacock (eds) *Intifada: Palestine at the Crossroads*, New York: Praeger Publishers, 175-191.

Lockman, Z. and Beinin, J. (eds) (1989) *Intifada: The Palestinian Uprising Against Israeli Occupation*, Boston: South End Press, AMEIP Book.

Mogannam, M. (1936) *The Arab Women and the Palestine Problem*, London: Herbert Joseph.

Mohanty, C. (1991) 'Cartographies of struggle: third world and the Politics of feminism', in C. Mohanty, A. Russo and L. Torres (eds) *Third World Women and the Politics of Feminism*, Bloomington and Indiana University Press, 1-5.

Mohanty, C., Russo, A., and Torres, L. (eds) (1991) *Third World Women and the Politics of Feminism*, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press.

Najjar, O. (1992) *Portraits of Palestinian Women*, Salt Lake City: University of Utah Press.

Nassar, J. and Heacock, R. (eds) (1990) *Intifada: Palestine at the Crossroads*, New York: Praeger Publishers.

New Outlook, Women in action', June/ July 1989.

Palestine Human Rights Information Center (PHRIC) (1992) *Recreating East Jerusalem*, Jerusalem: PHRIC.

-- Monthly Updates.

Palestinian-Jordanian Joint Committee (1985) Development of the Labor Force in the *Occupied Territories*, Amman, Jordan: Palestinian-Jordanian Joint Committee, Publication No. 1 (in Arabic).

Samed, A. (1976) 'Palestinian women entering the proletariat', *Journal of Palestine Studies*, 16,1 1; 159-167.

Sharoni, S. (1992) 'Middle East politics through feminist lenses: towards theorizing international relations from women's struggles', Paper Presented at the Annual Meeting of International Studies Association, Atlanta.

Siniora, R. (1989) *Palestinian Labor in a Dependent Economy. Women Workers in the West Bank Clothing Industry*, Cairo, Egypt: Cairo Papers in the Social Science, 12,3.

Strum, P. (1992) *The Women Are Marching: The Second Sex and the Palestinian Revolution*, New York: Lawrence Hill Books.

Taraki, L. (1989) 'The Islamic resistance movement in the Palestinian Uprising', Z. Lockman and J. Beinun (eds) *Intifada: The Palestinian Uprising Against Israeli Occupation*, Boston: South End Press, A MERIP Book, 171-182.

-- (1990) 'The development of Political consciousness among Palestinians in the occupied territories, 1967-1987', in J. Nassar and R. Heacock (eds) *Intifada: Palestine at the Crossroads*, New York: Praeger Publishers, 53-73.

Tohidi, N. (1991) 'Gender and Islamicfundamentalism: feminist politics in Iran', in C. Mohanty, A. Russo and L. Torres (eds) *Third World Women and the Politics of Feminism*, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press, 251-271.

Tucker, J. (ed.) (1993) *Palestinian Women: Old Boundaries, New Frontiers*, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press.

Tunis Symposium (1984) 'Women's committees in the Occupied Palestinian territories and women's societies in the west Bank and Gaza strip', *Conditions of Women's Organizations in the Arab Nation*, Tunis, December, p. 8 (in Arabic).

